

اگر صبر کنیم ...

فاضل غیبی

اگر صبر کنیم تا چپ هایمان به مزایای دمکراسی پی ببرند، اسلام زدگان مان به اهمیت هویت ملی پی ببرند و بالاخره هواداران رژیم گذشته درک کنند که یک نفر، حتی اگر ابرمرد باشد، نمی تواند جامعه بزرگ و پیچیده ایران را هدایت کند... تا ابد صبر خواهیم کرد.

اگر صبر کنیم تا سازمان های اپوزیسیون به هم نزدیک شوند و دست در دست هم برای برکناری رژیم اسلامی بکوشند، تا ابد منتظر خواهیم ماند. بدین دلیل ساده که هر یک از آنها برای خود هویت ویژه ای قائل است و هر قدمی برای نزدیکی به دیگران، به معنی از دست دادن آن هویت خواهد بود!

مثلاً اگر هواداران مصدق بخواهند به هواداران شاه نزدیک شوند، باید در آنچه درباره "کودتای ۲۸ مرداد" گفته اند، تجدیدنظر کنند. از آن طرف نیز هواداران شاه باید آنچه درباره مصدق گفته اند، پس بگیرند. همینطور است درباره چپ ها، که اگر بخواهند منافع ملی را دنبال کنند، باید مبارزات گذشته خود را نفی کنند و بر همه آنچه در توجیه "مبارزات ضد امپریالیستی" گفته اند، خط بطلان بکشند.

بنابراین اگر رهبران اپوزیسیون به "اتحاد" فرامی خوانند، در واقع خواهان پیوستن هواداران دیگر گروه ها به خود هستند و اگر ما مردم ایران چهل سال دیگر هم صبر کنیم، در این واقعیت تغییری رخ نخواهد داد. با این تفاوت که شاید در چهار سال دیگر اصلاً کشوری به نام ایران وجود نداشته باشد!

ما ایرانیان نشان داده ایم که ملت صبوری هستیم و هر چند که هیچگاه "صبر" مان به "ظفر" (۱) نیانجامیده، اما "صبر" را بعنوان فضیلتی پیشه کرده ایم. از آن بدتر، "امید" است که جامعه ما را بکلی فلج کرده است. زیرا روی دیگر "امید" بی عملی است و بدین سبب هم اندیشمندان بزرگ آن را بسیار نکوهیده اند، چنانکه نیچه "امید را زشت ترین زشتی ها و بدترین بدی ها" می داند، زیرا که: "تنها بدین کار می آید که درد امروز را تحمل پذیر کند." واقعیت این است که ما مردم ایران چهار دهه یکی از زشت ترین، وقیح ترین، ظالم ترین و فاسدترین حکومت های تاریخ جهان را تحمل کرده ایم.

به نرون، قیصر روم، که در تاریخ بعنوان نمونه خودکامگی شهرت یافته، نسبت داده اند که رُم را به آتش کشید. شواهد تاریخی این را گزارش نکرده اند، اما اثبات شده است که او پس از آتش سوزی، کارآمدترین سازمان آتش نشانی جهان را در سراسر امپراتوری برقرار ساخت. در مقایسه می بینیم که سران حکومت اسلامی در چهار دهه گذشته همه جا فقط سوزانده اند، بدون آنکه جایی را آباد کرده باشند: آنها اقتصاد کشور را به آتش کشیدند، آبروی ملت را در برابر جهانیان به باد دادند، از هیچگونه کشتار، زندان، تحقیر و توهین به پیر و جوان ما چشم پوشی نکردند و بطور بی نظیری سفاهت را بر سفره وقاحت نشانند.

با این همه، هنوز هم بسیاری "آزادیخواهان"، "سیاست مردان" و "روشنفکران" ما، با نامه نگاری به نصیحت سران رژیم مشغولند! آنان بطور خستگی ناپذیر می کوشند بدین "امید" دامن زنند که اگر "صبر" کنیم، رهبران رژیم بالاخره در برابر هشدارهای ایشان بر سر عقل خواهند آمد!

آنان چنان خود را "به کوچه علی چپ" می زنند که گویی نه تاریخ می دانند، نه به تجربیات میلیونها ایرانی نظری داشته اند و بالاخره از بررسی های علمی درباره ماهیت حکومت اسلامی بکلی بی خبرند!

زیرا اگر تاریخ می دانستند، باید این را نیز می دانستند که خودکامگان نه به سبب لیاقت خود، بلکه همواره با ظلم و کشتار به قدرت رسیدند و به خوبی می دانستند که به محض تغییر سیاست و رفتار، سقوط خواهند کرد.

نامه نگاران، اگر به تجربیات و زخم های مردم ایران در این چهار دهه توجه می کردند، درمی یافتند که خودکامگان اسلامی نیز تنها به ظلم و آزار حفظ قدرت می کنند و بالاخره اگر به بررسی های علمی توجهی می کردند، باید می دانستند که رژیم اسلامی پس از حکومت های هیتلری و استالینی سومین نوع رژیم توتالیتر است و سران چنین حکومت هایی چنان ایدئولوژی زده هستند که از درک منافع انسانی خود عاجزند، تا چه رسد که بخواهند منافع ملی

کشور را دنبال کنند. آنان از قدرتی که بدون کوچکترین لیاقتی نصیبشان شده چنان سرمست اند که نمی‌توانند درک کنند که چه ننگ تاریخی بزرگی را متوجه خود و خاندانشان می‌کنند.

اینک، اگر با توجه به نکات بالا، به امکانات موجود برای برکناری رژیم اسلامی بنگریم، باید هرگونه امید را از دست داد و کاسه صبر را به کناری افکند. باز هم بدین دلیل ساده، که هیچیک از مدعیان رهبری اپوزیسیون، هیچگاه نخواهند توانست اکثریت مخالفان رژیم را گرد خود جمع کنند.

حال پرسیدنی است، اگر نمی‌توان و نباید به سازمان‌های مخالف رژیم امید بست، کدام راه در برابر ما مردم ایران که خواستار زندگی در ایرانی آزاد، امن و مرفه هستیم وجود دارد؟

خوشبختانه با وجود همه سنگ اندازی‌ها و تبلیغات رژیم، اکثریت بزرگ ایران‌دوستان، امروزه دموکراسی را بعنوان تنها نظامی که می‌تواند سقفی را فراهم کند که همه ایرانیان بدون استثنا در زیر آن زندگی کنند، پذیرفته است. جلوگیری از سقوط ایران و بازسازی کشور تنها با مشارکت همه اقشار و گروه‌های مردم ایران و همکاری با همه کشورهای جهان ممکن است. این واقعیت را میهن‌دوستان ایرانی با هر گرایش سیاسی، مذهبی، قومی و جنسی دریافته‌اند و آرزوی تحقق آن را دارند.

این باور در لحظه حاضر بزرگترین سرمایه معنوی ما ایرانیان است و باید سرافراز باشیم که اگر در سه چهار دهه پیش، در اکثریت وابسته به این یا آن ایدئولوژی اسلامی یا چپ بودیم، توانستیم با کوششی بزرگ، دموکراسی را بعنوان تنها گزینه شایسته برای ایران بشناسیم.

بر این اساس، برکناری رژیم و برقراری دموکراسی پارلمانی امروز تنها خواست ایرانیان است و باید در ورای هرگونه گرایش فکری آن را در داخل و خارج از کشور به هر وسیله‌ای با شهادت و به صدای بلند، به دیگر هم‌میهنان و همه جهانیان اعلام کنیم. بدیهی است که نگاه مردمان آگاه و انسان‌دوست جهان از مبارزه ما پشتیبانی خواهند کرد.

نقطه قدرت رژیم در این است که به کمک انتخابات نمایشی و در میدان نگهداشتن هواداران خود در کنار نیروهای سرکوبگر، به جهانیان القا کرده است که اکثریت مردم ایران با آنکه از تنگناهای معیشتی رنجورند، اما همچنان از حکومت اسلامی پشتیبانی می‌کند.

اگر امروزه دست ایرانیان از هرگونه نفوذ بر سیاست خانمان برانداز رژیم کوتاه است و به برخورد دیگر کشورها با آن، با "بیم و امید" می‌نگرند، در صورت برخاستن جنبش بزرگ دموکراسی خواهانه، هم رژیم در تنگنا قرار می‌گیرد و هم کشورهای دیگر برخوردی کاملاً متفاوت با رژیم اسلامی در پیش خواهند گرفت.

درباره تحقق دموکراسی در ایران باید توجه داشت که نوع نظام حکومت، دلبخواهی و بنا به سلیقه شخصی و یا گروهی نمیتواند انتخاب گردد و به خرد جمعی در حد بالایی نیاز دارد. چنانکه شاهدیم برخی افراد و یا سازمان‌ها بدون در نظر گرفتن مرحله رشد کنونی جامعه ایران و نارسایی‌هایی که بدان دچار شده، مثلاً پیشنهاد می‌کنند، نظام آتی ایران، جمهوری و قانون اساسی‌اش بر مبنای اعلامیه حقوق بشر تدوین گردد و فراتر از آن: "به منظور جلوگیری از لغزش به دیکتاتوری، یک دادگاه عالی مستقل برای حفاظت از قانون اساسی" نیز برقرار شود!

روشن است که هرچند چنین خواستی نیک می‌نماید اما با توجه به نارسایی‌ها و آسیب‌های اجتماعی به هیچ وجه از هماهنگی لازم با ویژگی‌های جامعه ایران برخوردار نیست. جالب است که در دوران معاصر ایران چنین اشتباهی به بحران و خسران بزرگی دامن زد.

بدین صورت که پس از امضای فرمان مشروطه، مشروطه‌طلبان "با عجله" از قانون اساسی بلژیک متنی "ترجمه" (کسروی) کردند، که در نهایت بصورت مسخ شده‌ای بعنوان "متمم قانون اساسی" به تصویب رسید. این "قانون" از یک طرف مجلس را تابع نظارت آخوندها کرده بود و از طرف دیگر مقام شاه را که تا بحال "سایه خدا" تلقی می‌شد، به "مقامی تشریفاتی" کاهش می‌داد و مردم شگفت‌زده بودند که چرا باید مخارج چنین نهادی را متحمل شوند؟

به هر رو، "قانون اساسی مشروطه" نه تنها به اقتدار حکومت و قانون‌مداری منجر نشد که خود زمینه ساز چنان بحرانی شد که اجازه داد، دو کشور خارجی، ایران را میان خود تقسیم کنند، درحالیکه اگر در ایران نیز مانند ژاپن، مشروطیت طی مراحل استقرار می‌یافت، چه بسا که بازگشت‌ناپذیر می‌شد.

تنها نکته‌ای که امروزه بر راه روشن دموکراسی خواهی سایه می‌افکند و میهن‌دوستان ایرانی را به دو گروه تقسیم کرده است، اختلافی مجازی است و مبنی بر این پرسش، که آیا در ورای رئیس دولت که بعنوان رئیس قوه اجراییه، از سوی

مجلس ملی انتخاب می‌شود و مسئولیت اداره کشور تمام و کمال بر عهده او خواهد بود، آیا به نهادی فراجزبی نیاز است که نماینده ملیت ایرانی باشد و حفظ ثبات و وحدت ملی را بر عهده گیرد؟

این نهاد، نه سلطنت خودکامه است و نه مقامی تشریفاتی و نمایشی، بلکه بنام "پادشاه"، هرچند از هرگونه قدرت و مسئولیتی مبرا است اما نقشی اساسی در حفظ ثبات سیاسی و جلوگیری از بحران‌های احتمالی دارد. روشن است که در نظامی دمکراتیک چنین نهاد والایی نمی‌تواند موروثی باشد. وانگهی شایسته است که ایرانیان پس از برکناری رژیم شرم‌آور اسلامی، به نهادی شایسته هویت ایرانی و باعث سرفرازی در جهان مدرن دست یابند. (۲)

بنابراین اگر تجربیات تاریخی و دانش سیاسی مدرن را در نظر گیریم و بخواهیم مسئولانه گذار جامعه بحران‌زده ایران امروز را به جامعه‌ای همبسته تأمین کنیم، نهاد پادشاه انتخابی، بعنوان مقامی که در جایگاهی فراجزبی، با برخورداری از مهر و اعتماد مردم، حافظ دمکراسی باشد از اهمیتی حیاتی برخوردار است.

با اینهمه بخش بزرگی از میهن‌دوستان با توجه به ناکامی‌های گذشته، همچنان "جمهوریت" را بعنوان نظامی که در آن بالاترین مقام اجرایی به رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود، بهترین می‌دانند. به این دوستان باید یادآوری کرد که در چنین نظامی، رئیس جمهور تنها به رأی اکثریت نیاز دارد و می‌تواند با تکیه بر آن، حکومت خود را همه‌خلقی و ملی جلوه دهد و مانند ونزوئلا و نیکاراگوئه به سادگی حکومتی پوپولیستی برقرار سازد، که بدترین نوع دیکتاتوری است.

(۱) اشاره به: «بر اثر صبر، نوبت ظفر آید» که بیتی جعلی است و (احتمالاً برگرفته از نهج البلاغه) نه در نسخه‌های قدیمی دیوان حافظ یافت می‌شود و نه مورد تأیید حافظ‌شناسان مانند: قزوینی، غنی، خانلری، سایه و دهخدا... است.

(۲) درباره برگزیدگی پادشاه در ایران باستان ر.ک.: "نظام حکومت ایران چگونه باشد؟" کیهان آنلاین، ۱۳۹۶/۱۲/۸